

**باربارا هندریکس**، متولد سال ۱۹۴۸ در Stephens واقع در ایالت کانزاس است. صدای باربارا زمانی مورد توجه مسئولین قرار گرفت که در گروه کر کلیسا فعالیت داشت. این زن سیاهپوست، پس از خاتمه تحصیلاتش در رشته شیمی و ریاضیات تصمیم گرفت در مدرسه Juilliard نیویورک به تمرین صدا بپردازد. اولین برنامه‌ی اپرای این خواننده سوپرانو در سال ۱۹۷۶ در سانفرانسیسکو اجرا شد.

مجله **فوکوس** با این هنرمند موفق گفت و گویی را انجام داده، که متن کامل آن را می‌خوانید:

● **خانم هندریکس**، شروع موفقیت شما در اپرا به ۲۵ سال پیش برمی‌گردد. چه شد که به این رشته هنری روی آوردید؟

○ در دوران دانشجویی‌ام در یکی از کالج‌های سیاهپوستان، علاقه وافری به شرکت در گروه کر دانشگاه داشتم. حتی برای انجام مسابقه‌ی آوازی که در خانه‌ی اپرای شهر نیویورک ترتیب برگزاری آن را داده بودند، مرا معرفی کردند. آن موقع من نه قادر به خواندن نت بودم و نه حتی یک کلمه ایتالیایی متوجه می‌شدم. نام **ماریا کالاس** را هیچ کس به من نگفته بود. من به یک دوره‌ی تابستانی در **آسپن کلورادو** دعوت شده بودم؛ دوره‌ای که نه هفته ادامه داشت و سبب آشنایی من با موسیقی کلاسیک شد.

● و بعد از آن تصمیم گرفتید خواننده اپرا بشوید؟  
○ اصلاً، چون وقتی برای اولین بار به قصد یادگیری نزد استاد خانم **جنی تورل** رفتم، یکی از دانشجویان با پرتاب زیرسیگاری از من استقبال کرد. در همان حال با خودم فکر کردم این‌جا نمی‌توانم دنبال چیزی باشم. اما خانم **تورل** با محبت زیادی که داشت، مرا به مدرسه‌ی Juilliard واقع در نیویورک دعوت کرد. یک سال طول کشید تا با کمک هزینه‌ی تحصیلی موفق به آموزش در رشته‌ی آواز شدم.

● نظر خانواده‌تان در این مورد چه بود؟  
○ آن‌ها فکر می‌کردند، من کاملاً دیوانه شده‌ام؛

نیویورک، موسیقی کلاسیک، اپرا و... تمامی این موضوعات برای آن‌ها غیرقابل تصور بود. اما آن‌ها باید متوجه می‌شدند که در دور دست‌ترین نقطه‌ی خاک جنوب آمریکا، محلی برای اجرای اپرا وجود ندارد.

● خوب، به هر حال تقریباً می‌شود گفت که داستان موفقیت هر آمریکایی این طوری شروع می‌شود...  
○ من مدیون و

# باربارا هندریکس خواننده سوپرانو مروارید سیاه

**ترجمه: میراندا معاونی**

برگرفته از مجله فوکوس

سیاسگزار سرنوشتم هستم چون به استمدادی بزرگ دست یافتم و هرگز عقل انسانی‌ام را از دست ندادم.

● با مردم چگونه می‌توانید ارتباط برقرار کنید؟  
○ سعی می‌کنم روی صحنه همانند زندگی شخصی‌ام، همان انسان باقی بمانم.

● شما در طول زندگی‌تان با نژادپرستان هم روبه‌رو شده‌اید؟

○ در جنوب آمریکا و زمانی که هنوز دختر بچه‌ای بیش نبودم، در من وحشت و هراسی ایجاد شد که هرگز نتوانستم از آن جدا شوم. پدرم کشیشی در حال سفر بود و همیشه ما را با خود به این طرف و آن طرف می‌برد. آن زمان سعی می‌کردم برای این‌که از دنیای وحشی خارج آسیب نبینم، در اتومبیل پدرم بخوابم. نژادپرستی مثل یک بیماری است که باید با آن زندگی کنی. اما چگونه‌گی‌اش را هم بدانی!

● و به این ترتیب یک ستاره موفق شدید؟  
○ خدای من! من همیشه در این فکر بودم که یک هنرمند بشوم. «هنر» برای من همه چیز است، نه ستاره شدن. این مسأله دلیل هستی و بقای من است.

● شما با بسیاری از هنرمندان بزرگ همکاری کرده‌اید از کدام یک از آن‌ها تأثیر پذیرفته‌اید؟  
○ هربرت فون کارایان. او جای اصلی‌ام را به من

داد و تغییری کلی در اجرای برنامه‌هایم ایجاد کرد. او به من اعتماد به نفس داد تا دیدگاه موسیقی خودم را بیان کنم. **فون کارایان** به من می‌گفت: «تنها صداهای کمی هستند که چنین تن (Ton) رنگ‌آمیزی شده‌ای دارند و از آن بهره‌مند هستند؛ صداهایی که انسان‌ها عمیقاً بتوانند آن‌ها را لمس کنند.»

پس از مرگ خانم **تورل** با **فون کارایان** کار می‌کردم و از آن زمان یاد گرفتم، استاد خودم باشم. برای این‌که قادر باشی به یک هنرمند واقعی تبدیل شوی، باید مسؤلیت پارتیتور را عهده‌دار بشوی. در واقع پارتیتور انجیل ما است.

● بسیاری از موسیقی‌دان‌ها از **هربرت فون کارایان** وحشت داشتند.

○ اما من هرگز. او بسیار خجالتی بود. من همیشه به رهبران بزرگ احترام گذاشتم و خواهم گذارد.

● با وجود داشتن دو فرزند، مرتب در حال مسافرت هستید. نظر فرزندان‌تان در این مورد چیست؟  
○ من همیشه به آن‌ها توضیح داده‌ام که قصد من از انجام این مسافرت‌ها، به دست آوردن پول نیست، بل که این کار امری حیاتی است که به من روح و جان می‌بخشد. امیدوارم آن‌ها نیز شجاعت این کار را پیدا کنند.

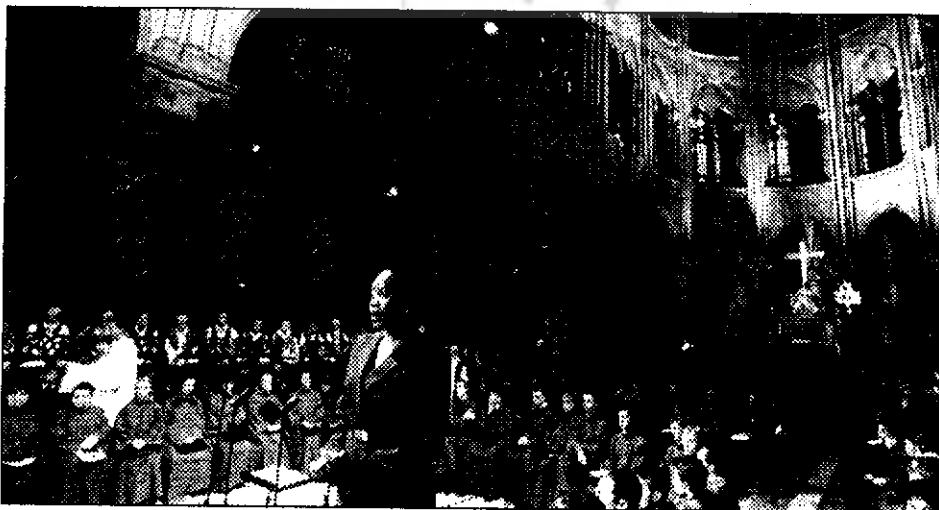
● شما بالاترین نشان کشور فرانسه یعنی نشان لژیون را از سوی میتران، رئیس‌جمهوری اسبق فرانسه دریافت کرده‌اید.

○ این مسأله واقعاً مرا تکان داد، چرا که فرانسه اولین کشور اروپایی بود که مرا قبول کرد. البته این نکته را هم متذکر شوم که به خاطر همسر سوئدی‌ام، تابعیت کشور سوئد را پذیرفته‌ام.

● با اجرای کنسرتی در سال ۱۹۹۳ در «سارایوه»، خود را درگیر مسائل حقوق بشر کرده‌اید.

○ خوب به این صورت خودم را درگیر جامعه متمدن کرده‌ام. به محض دریافت حق تابعیت‌ام، احساس کردم که باید از انسان‌های بی‌گناه دفاع کنم. برای من شهروند آزاد یعنی آزادی!

هنگام اجرای اپرا در سال ۹۶ در کلیسای تتردام به خاطر درگذشت میتران رئیس‌جمهور سابق فرانسه



● از چه چیزی در زندگی‌تان پشیمان هستید؟

○ این‌که زبان روسی را قبل از تولد فرزندانم یاد نگرفتم و دیگر این‌که بر هیچ‌یک از رشته‌های ورزشی تسلطی ندارم. من همیشه از این می‌ترسیده‌ام که زمین زیر پایم را از دست بدهم. این داستان زندگی دختر بچه‌ای از کانزاس است.